

# بررسی فقهی اقتصادی مالکیت وقف

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۰/۲۲ تاریخ تأیید: ۱۳۸۹/۳/۲۰

ناصر جهانیان\*

## چکیده

دیدگاه فقیهان اسلام در مالکیت بر اصل موقوفه متفاوت است. آیا واقف مالک است؟ یا موقوف علیهم؟ یا خدای متعال؟ یا تفصیل بین وقف خاص که موقوف علیهم باشد، و بین وقف عام که خدای متعال باشد؟ یا اینکه اصولاً موقوفه مالک لازم ندارد؛ بلکه شخصیتی حقوقی است که اصل و فرعی و اساس نامه‌ای به نام موقوفه دارد و متولی، ناظر، قاضی، قانون و سرانجام ولی فقیه متکفل حفظ و ارتقای منافع این شخصیت حقوقی در جامعه هستند؟ بحث در این موضوع نگاه تمام طرف‌های درگیر در مسئله وقف را اصلاح می‌کند و تغییر نگاه به اصلاح نهاد وقف می‌انجامد. فرضیه تحقیق این است که: «توجه به شخصیت حقوقی موقوفه همراه با الگوی ارائه شده در سیره امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام که تغییر موقوفه را به هنگام کاهش منافع در وقف نامه شرط می‌کند، راه اصلاح نهاد وقف را فراهم می‌کند».

روش تحقیق توصیفی و تحلیلی است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که چنین نهادی ظرفیت مغنویت،

رشد عادلانه، و بهره‌وری را درون جامعه اسلامی افزایش می‌دهد.

**واژگان کلیدی:** وقف، مالکیت، موقوفه، وقف نامه، شخصیت حقوقی، بهره‌وری.

طبقه‌بندی JEL: K11, P48, Z12.

Email: Nhj1337@Yahoo.com.

\*. عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

## مقدمه

شکی نیست هنگامی که وقف منعقد شود دیگر واقف نمی‌تواند از منافع موقوفه\* بهره‌برداری کند و تمام این منافع به موقوف‌علیهم منتقل می‌شود؛ اما دیدگاه فقیهان اسلام در مالکیت بر اصل موقوفه متفاوت است. آیا مالکیت واقف بر عین باقی می‌ماند یا باطل می‌شود؟ اگر باقی بماند مالکیتش تام است (شامل دارایی و درآمد است) یا ناقص (فقط دارایی)؟ و اگر باقی نماند و قائل به زوال مالکیتش شویم، مالکیت به چه کسی می‌رسد؟ موقوف‌علیهم یا خداوند متعال یا هیچ‌یک؟ اگر به موقوف‌علیهم برسد آیا مالکیتشان تام است (شامل دارایی و درآمد است) یا ناقص (فقط درآمد)؟ و اگر به خداوند متعال برسد مفهوم این نوع مالکیت چیست؟ آیا مالکیت عمومی است یا چیز دیگری است؟ اگر به هیچ‌یک نرسد ماهیت وقف چگونه است؟ آیا ثمره و فایده‌ای بر این بحث از دید فقهی و اقتصادی مترتب می‌شود؟ اگر آری، آن فایده‌ها کدام هستند؟

فقیهان از نظر فقهی فایده‌هایی برای مسئله مالکیت وقف از دیدگاه‌های متفاوت از زمان قدیم در نظر گرفته‌اند که بعداً بحث خواهد شد. به نظر می‌رسد که بر این مسئله فایده‌های جدیدی در عصر کنونی مترتب می‌شود که هدف اصلی مقاله بررسی آنها است که آثار اقتصادی ویژه‌ای خواهد داشت.

برای ورود به بحث به صورت مقدمه‌ای ضروری، دیدگاه فقیهان اسلام درباره مالکیت وقف بررسی می‌شود و دیدگاه منتخب مستدل خواهد شد. آنگاه نتیجه‌های مترتب بر این دیدگاه‌ها مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

## مالک موقوفه کیست؟

فقیهان اسلام دیدگاه‌های متفاوتی درباره مالکیت وقف دارند، هر چند قول مشهور این است که موقوفه به موقوف‌علیهم منتقل می‌شود. در ظاهر پنج قول (یا احتمال) در این مسئله قابل طرح است:

۱. بر ملک واقف باقی می‌ماند و فقط منفعت آن نسبت به وی سلب می‌شود؛

\* هر موقوفه‌ای یک ثروت است و هر ثروتی شامل دارایی و درآمد است. منافع موقوفه همان درآمدش است اما اصل موقوفه همان داراییش است.

۲. به موقوف علیهم منتقل می‌شود؛

۳. به خدای متعال منتقل می‌شود و مالک آن بعد از وقف، خداوند متعال است؛

۴. در وقف بر جهت‌های عامه (مانند: مسلمانان، فقیران و ...) به خداوند متعال و در وقف

بر معین (خاص) به موقوف علیه و در وقف بر مساجد و مشاهد فک ملک است؛

۵. موقوفه مالک نمی‌خواهد.

## ۱. واقف‌بودن مالک

صاحب جواهر از ظاهر کلامی که برای وی از کتاب *ابوالصلاح حلبی* حکایت شده، این‌طور استنباط کرده که وی باور دارد که واقف مالکیتش زایل نمی‌شود (نجفی، ۱۴۱۳، ج ۲۸، ص ۹۰)؛ اما آن حکایت و این استنباط در ظاهر درست نیست؛ زیرا *ابوالصلاح حلبی* وقف را صدقه‌ای می‌داند که سبب اباحه منافع به‌طور ابدی می‌شود و حتی بعد از منقرض شدن موقوف‌علیهم موقوفه به واقف بر نمی‌گردد؛ بلکه برای امور خیر به مصرف می‌رسد (حلبی، ۱۴۰۳، ص ۳۲۴ - ۳۲۵). ظاهر، صدقه‌بودن آن است که مالکیت زایل شده و در اختیار خداوند متعال قرار می‌گیرد نه اینکه چون اباحه منافع است و صدقه تملیکی نیست پس از ملک واقف خارج نشده است؛ بنابراین ظاهر کلام *ابوالصلاح حلبی* این است که مالک موقوفه خداوند متعال است که قول سوم می‌شود.

در میان فقیهان شیعه یگانه فقهی که به مالک‌بودن واقف قائل است، مرحوم محمدحسین آل‌کاشف‌الغطاء<sup>۱</sup> است. وی حقیقت وقف را تغییر چگونگی مالکیت طلق به مالکیت مقید می‌داند و باور دارد که وقف اخراج مال از ملک و تملیک به غیر نیست؛ بلکه وقف مقیدکردن مالکیت مطلقه انسان است. واقف با وقفش مالکیتش را مقید و محبوس می‌کند؛ به‌صورتی که دیگر بیع، هبه و ارث انجام نمی‌دهد. به‌نظر وی، ظاهر حبس عین در «حبس الاصل و سبل الثمرة» همین است (آل‌کاشف‌الغطاء، ۱۳۵۹، ج ۵، صص ۷۱ و ۷۴).

به‌نظر اهل سنت، در مسجد مالکیت از آن خداوند متعال است (علیش مالکی، ۱۲۹۹، ج ۴، ص ۷۸) و در غیر مسجد برخی از فقیهان عامه مانند *ابوحنیفه* که وقف را ذاتاً جایز می‌داند (کاسانی، ۱۴۱۸، ص ۳۸۳)، مالکیه (علیش مالکی، ۱۲۹۹، ج ۴، ص ۷۷)، امام احمد حنبل به قولی و قول حکایت‌شده از شافعی (ابن‌قدامة، ۱۴۰۵، ج ۵، ص ۳۴۹)، به قول نخست باور دارند؛ یعنی عین موقوفه حبس و در ملک واقف باقی می‌ماند؛ زیرا ظاهر از

لزوم حبس عین\* با انتقال آن به دیگری منافات دارد، پس فقط منافع مال است که به موقوف علیهم می‌رسد.

وجه استدلال این است که لفظ «حبس» به ننگه داشتن ملک در دست واقف و اخراج منافع اشاره دارد. همین‌طور به اصل عملی استصحاب تمسک جسته و گفتند: «واقف مالک عین موقوفه بود پیش از وقف؛ اصل بقاء ماکان علی ماکان است تا زائل‌کننده ثابت شود و چون این ثابت نشد عین موقوفه در قلمرو صاحبش باقی می‌ماند» (صبری، ۲۰۰۱، ص ۱۶۷).

بنابراین مالکیت واقف ثابت است و خروج از آن احتیاج به دلیل قاطع دارد. یگانه تأثیر وقف، آن است که مالکیت واقف را در حد اقتضای وقف، محدود می‌کند و به موقوف علیه، هم چیزی نمی‌رسد؛ مگر منافع عین موقوفه (کیسی، ۱۳۶۴، ص ۱۷۲).

پاسخ قاطعی که می‌شود به این قول نخست ارائه کرد؛ پاسخی است که حضرت امام خمینی علیه السلام می‌دهند. وی اجماع، ضرورت متشرعه؛ بلکه تنافی آشکار بین وقف بودن مال و بین ملک واقف بودن مال از نظر عوام و خواص را پاسخ اصلی می‌دانند. در ضمن استدلال عقلی هم می‌توان کرد. به این ترتیب که اثر مالک بودن واقف چیست؟ به‌طور کلی، عقلاً چرا مالکیت را اعتبار می‌کنند؟ آیا غیر از این است که از منافع مال استفاده کند و هر گونه تصرفی اعم از بیع، هبه، ارث و غیره در آن بتواند انجام دهد؟ بنابراین، چون مالکیت واقف لغو و بی‌فایده است عقلاً آن را اعتبار نمی‌کنند\*\* (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۱۲۸).

مراد از تحبیس اصل در روایت و در کلام فقیهان این نیست که مالکیت بیهوده واقف برقرار باشد؛ بلکه به این معنا است که اعطای مجانی و خیرخواهانه مال به ذی‌نفعان به‌صورت حبس است تا منافعتش استمرار یابد و در مقام تبیین مالکیت کسی نیست؛ زیرا همان‌طور که گفته

\*. حدیث نبوی: «حبس الاصل و سبل الثمرة».

\*\* حقوق دانان پنج ویژگی برای نهاد مالکیت در نظر گرفته‌اند: ۱. تداوم (حق مالکیت محدود به زمان خاصی نیست برخلاف اجاره)؛ ۲. انحصاری بودن (تمام منافع و هزینه‌های استفاده از ملک به مالک تعلق دارد)؛ ۳. انتقال‌پذیری (مانند: بیع، هبه، ارث و ...). ۴. امنیت (از تصرف غیر)؛ ۵. عمومیت (در تصرفات قانونی) (امامی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۴۹ / جعفری لنگرودی، ۱۳۷۳، ص ۹۰). هیچ‌یک از این ویژگی‌ها در مالکیت واقف وجود ندارد.

خواهد شد ماهیت وقف اعطای مجانی آن مالی است که اصلش برای منافع ذی نفعان می تواند مطابق قانون شرع حبس شود و مسئله تملیک در وقف نقش آفرین نیست. ضمن اینکه روایت «بِتَّاءُ بَتْلًا أَى مَنْقُطَةً عَنْ صَاحِبِهَا» ظهور در زوال مالکیت واقف دارد. افزون بر این، حبس به معنای «لا بیع و لا یوهب و لا یورث» است (حسینی عاملی، [بی تا]، ج ۱۸، ص ۱۳۳-۱۳۴).

اینکه گفته شد اصل استصحاب و بقاء مال وقفی در ملک مالکش هنگام شک در انتقال به غیر در جایی وارد می شود که دلیل اجماع یا سیره عقلا و متشرعه بر خروج مال از ملک نداشته باشیم (اسماعیل پور، ۱۳۸۷، ص ۳۱۲)؛ از این رو، زوال مالکیت واقف به مجرد انعقاد وقف قطعی و یقینی بوده و بهتر است قول نخست را احتمال اول بنامیم.

## ۲. مالک بودن موقوف علیه

دیدگاه اکثر فقیهان شیعه به نقل از شهید ثانی رحمته الله علیه در مسالک یا دیدگاه مشهور به نقل از صاحب کفایه و مفاتیح این است که موقوف علیهم مالک موقوفه می شوند، چه در وقف خاص و چه در وقف عام. صاحب مفاتیح الکرامه می نویسد:

و (کیف کان) فقد أطلق فی (المبسوط) و (فقه القرآن) و (الغنیة) و (السرائر) و (السرائر) و (التذکره) و (الإرشاد) و (شرحه) لولده و (کذا جامع السرائر) و (التحریر) و (المختلف) أن الوقف ینتقل إلی الموقوف علیهم من دون فرق بین أن یکون علی معین أو علی جهة عامة و فی (المسالک) أنه مذهب الأكثر و فی (الکفایة) و (المفاتیح) أنه المشهور (همان، ج ۱۸، ص ۱۳۵).

ظاهر فقه حنبلی و قول مرجوح فقه شافعی نیز همین است (صبری، ۲۰۰۱، ص ۱۶۸). با دقت در فقه حنبلی متوجه خواهیم شد که آنها به تفصیل باور دارند که قول چهارم می شود.

ادله فقیهان شیعه و سنی برای اثبات مالکیت موقوف علیهم مبتنی بر دو اصل ذیل است:

۱. در اثر وقف، رابطه حقوقی بین مالک و عین قطع می شود؛

۲. تصور ملک بدون مالک امکان ندارد.

در نتیجه هر کس منافع موقوفه را می برد (موقوف علیهم) باید مالک باشد.

اصل اول و دوم هر دو صحیح هستند؛ اما اشکال در نتیجه است؛ زیرا اولاً، وقف تحبیس است نه تملیک و اصولاً مالک لازم ندارد، زیرا موقوفه مال است نه ملک؛ ثانیاً، اگر فرض تملیک هم شود اقوالی وجود دارند که قائل هستند مالک موقوفه خداوند متعال یا

شخصیت حقوقی موقوفه یا شخصیت حقوقی نه حقیقی موقوف علیهم است؛ بنابراین، مهم بررسی ادله این اقوال است.

براساس این دو اصل، ادله آنها خارج از استدلال‌های عقلی و تمثیلی (قیاس) ذیل نیست:

۱. فایده مالکیت، یعنی بهره‌برداری از منافع فقط برای موقوف علیهم موجود است؛ بنابراین مالکیت هم برای وی است (نجفی، ۱۴۱۳، ج ۲۸، ص ۹۱ / اصفهانی کمپانی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۹۹). پاسخ این است که مانند اجاره ملازمه‌ای بین مالکیت منافع و مالکیت عین و اصل مال نیست. حتی اگر فرض کنیم منافع برای موقوف علیهم دایمی باشد. این دایمی بودن یکی از ویژگی‌های مالکیت بوده؛ اما روشن است که چهار ویژگی دیگر مالکیت هنوز برای موقوف علیهم به‌طور کافی وجود ندارد؛ بنابراین ملازمه بین دایمی بودن منافع و مالکیت ادعایی بیش نیست (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۱۲۹).

۲. یکی دیگر از فایده‌های مالکیت، ضمان است. اتلاف موقوفه باعث پرداخت ضمان به موقوف علیهم است که با مالکیت این گروه ملازم است (نجفی، ۱۴۱۳، ج ۲۸، ص ۹۱ / اصفهانی کمپانی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۹۹). پاسخ اجمالی این است که ضامن اموال بودن اعم از مالکیت شخص یا اشخاص حقیقی است و بین آنها ملازمه‌ای نیست. اگر کسی به اموال عمومی یا اموال وقفی عام‌المنفعه که شخص حقیقی مالکش نیست خسارت وارد کند، باید جبران کند (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۱۳۰).

۳. وقف عقد است و مقتضای عقد بودنش این است که عین از ملک موجب خارج شده و در ملک قابل که کسی نیست جز موقوف علیهم داخل شود (اصفهانی کمپانی، ۱۴۱۸، ص ۹۹). پاسخ این است که اولاً، (صغراً ممنوع است) عقده بودن وقف، محل اشکال جدی است. در بسیاری از موارد، وقفی که قبول از موقوف علیهم معقول نیست؛ مانند وقف بر حمام بیت‌الله الحرام یا بر حیوانات وحشی در حرم امن الهی؛ بلکه، وقف ایقاع است. ثانیاً، (کبراً ممنوع است) بسیاری از عقده‌های است که متعلقش ملک نیستند؛ مانند: عاریه، ودیعه، نکاح، صلح حقوق و ..... درست است که لازمه قبول، تملیک مالکیت است؛ اما وقف تحبیس است نه تملیک (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۱).

۴. وقف از اقسام صدقات است و هر صدقه‌ای تملیک به غیر است؛ بنابراین وقف، تملیک به غیر (موقوف علیهم) است. پس موقوف علیهم مالک موقوفه هستند (همان،

ص ۱۳۲ / محمود ادریس، ۱۴۳۰، ص ۵۵۸). در پاسخ باید گفت که اولاً، (صغراً ممنوع است) اطلاق صدقه بر وقف اطلاق مجازی است نه حقیقی. اصل حقیقت بودن استعمال هم در مواردی جاری است که شک در مراد وجود دارد؛ اما اصل موضوع معلوم است و در جایی که علم به مراد و شک در حقیقت یا در اطلاق حقیقی وجود دارد جایی برای جاری شدن آن نیست. خوب معنای وقف در لغت و عرف غیر از معنای صدقه است، ضمن اینکه وقفی که در آن قصد قربت نشده باشد صدقه نیست؛ بنابراین هر وقفی صدقه نیست. ثانیاً، (کبراً ممنوع است) چه کسی گفته هر صدقه‌ای باعث تملیک می‌شود؟ اگر زمین یا ساختمانی را مسجد یا بیمارستان کرده و بر مسلمانان یا در راه خیر وقف کنیم، این کار صدقه شمرده می‌شود؛ اما تملیک به کسی نیست. اثبات اینکه وقف مانند زکات است که گیرنده آن، مالکش می‌شود نیازمند به دلیل است که وجود ندارد (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۳). در حقیقت، اطلاق صدقه گاهی به مفهوم عام صدقه است که به معنای «مطلق خیررسانی مجانی» است که شامل وقف هم می‌شود و ملازمه‌ای با تملیک ندارد و گاهی به مفهوم خاص صدقه به معنای «تملیک مجانی به قصد قربت» است که فقط بر صدقه متعارف اطلاق می‌شود (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۲، ص ۵).

۵. از جواز و صحت بیع موقوفه در برخی حالت‌های استثنایی مالکیت موقوف‌علیهم به‌دست می‌آید چرا که بیع مبادله مال در برابر مال است و صحت بیع موقوفه بر مالکیت آن برای کسی مبتنی است؛ زیرا لایبغ الا فی ملکه. از آنجا که واقف مالک نیست به‌طور قهری نوبت به موقوف‌علیهم می‌رسد (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۵). پاسخ آن است که صحت بیع لزوماً متوقف بر مالکیت مبیع نیست؛ به‌طور مثال، بیع کلی بیع است؛ اما کلی پیش از بیع ملک نیست و بعد از آن ملک مشتری می‌شود یا بیع برخی از موقوفات مانند مسجد مالکیتش برای هیچ‌کس معقول نیست؛ با این حال، این بیع در برخی از صورت‌ها صحیح است (همان، ص ۱۳۶).

۶. در ادامه استدلال ۵، گفته شد که مشتری موقوفه بعد از خریدنش آیا مالکش می‌شود یا خیر؟ طبیعی است که کسی در آن شک ندارد. مالکیت وی متفرع بر مالک شدن مال موقوفه به‌وسیله موقوف‌علیهم درست پیش از فروش است؛ بنابراین مالکیت موقوف‌علیهم ثابت می‌شود (همان، ص ۱۳۵). در پاسخ باید گفت که صحت بیع بر مالکیت متفرع نیست.

۷. همین‌طور در ادامه استدلال پیشین گفته شده که متصدی بیع موقوف‌علیهم است و این تصدی‌گری نشانه مالکیتش است (همان). در پاسخ آن باید گفت که متصدی لازم نیست مالک باشد. افزون بر اینکه تصدی‌گریش ممنوع است. این مطلب را کسانی که قائل به مالکیتش هستند می‌گویند (همان، ص ۱۳۶).

۸. همین‌طور در ادامه استدلال ۵، گفته شده که ثمن موقوفه در برخی از صورت‌های جواز بیع وقف داخل در ملک موقوف‌علیهم می‌شود؛ بنابراین باید در برابر مبیع و مثنی از ملک وی خارج شده باشد (همان). پاسخ این استدلال نیز مانند پاسخ‌های پیشین است.

۹. وقف سبب انتقال مالکیت از واقف می‌شود و مالیتش باقی است؛ بنابراین لازم است مالکیت به موقوف‌علیهم منتقل شود؛ مانند: هبه و بیع (ابن‌ضویان، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۱۰). پاسخ این استدلال، افزون بر پاسخ‌های پیشین این است که مالیت اعم از مالکیت می‌باشد. چه بسا اموالی که شخص از آن اعراض کرده و در مالکیت کسی هم قرار نمی‌گیرند تا اینکه حیات شونند.

۱۰. اگر وقف فقط تملیک منفعت می‌بود، لازم نمی‌شد؛ همان‌طور که عاریه و سکنی لازم نیستند و مالکیت واقف هم مانند عاریه زایل نمی‌شد (محمود ادریس، ۱۴۳۰، ص ۵۵۸). پاسخ آن است که اولاً، وقف تحبیس است نه تملیک؛ ثانیاً، لزوم وقف از ادله استفاده می‌شود؛ اما تملیک اصل آن به موقوف‌علیهم این‌طور نیست؛ ثالثاً، قیاس وقف به عاریه و سکنی مع الفارق است:

۱. اجماع داریم که مالکیت واقف زایل می‌شود؛ اما در عاریه مالکیت باقی است (صبری، ۲۰۰۱، ص ۱۷۰)؛

۲. عاریه تملیک انتفاع است؛ اما وقف چون تملیک منفعت است، مانند عقد اجاره لازم شده است؛ اما سکنی اولاً، در عقد بودنش اشکال است و شاید ایقاع باشد (قزوینی، ۱۴۱۴، ص ۳۰۴)؛ ثانیاً، حتی اگر دایمی هم باشد چون مالک همواره حق فروش دارد با وقف که مالک (واقف) دیگر حق فروش ندارد تفاوت اساسی دارد؛ بنابراین وقف لازم است اما سکنی جائز.

به هر تقدیر، عدم تفکیک بین مالکیت عین و مالکیت منافع سبب قول دوم شده است. موقوف‌علیهم بر عین حبس شده حق انتفاع دارند؛ اما این امتیاز دلیل نمی‌شود که مالک



عین آن هم مالکیتی که هیچ نشانه‌ای از سلطه اختصاصی و دائم؛ یعنی جوهر این حق را ندارد، باشند (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ص ۱۴۸).

### ۳. مالک بودن خداوند متعال

هیچ یک از فقیهان امامیه قائل به این قول نیستند (حسینی عاملی، [بی تا]، ج ۱۸، ص ۱۳۵)؛ هر چند به تفصیل که قول چهارم باشد برخی از آنها باور دارند. حتی ابن‌ادریس حلی<sup>ع</sup> هم این قول را به برخی از اهل سنت نسبت می‌دهد و باور دارد که دیدگاه مذهب، قول دوم (مالکیت موقوف‌علیهم) است (ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۴۱-۱۴۲ و ج ۳، ص ۱۵۳).

ابوحنیفه هر چند وقف را ذاتاً جائز می‌داند و در ملک واقف باقی می‌ماند؛ اما در سه حالتی که به نظر وی وقف لازم می‌شود،<sup>\*</sup> چون صدقه شمرده می‌شود، در ملک خداوند متعال قرار می‌گیرد (زحیلی، ۱۴۱۸، ح ۷۵۹۹). حنفی‌ها که در مسئله وقف به صاحبان ابویوسف و شیبانی<sup>\*\*</sup> اقتدا می‌کنند که با تعریفی که از وقف دارند،<sup>\*\*\*</sup> موقوفه را در مالکیت خداوند متعال می‌دانند؛ البته، قاضی‌خان با توجه به این نکته که مالکیت خداوند متعال بر اشیا همواره برقرار است، باور دارد است که مراد این دو از مالکیت خداوند متعال این است که وقف از ملک واقف خارج می‌شود و به مالکی هم نمی‌رسد؛ بنابراین برگشت قول سوم به قول پنجم است (سیواسی، [بی تا]، ج ۶، ص ۲۰۳-۲۰۴).

شافعیه در قول راجحشان باور دارند که مالک وقف، خداوند متعال است؛ زیرا وقف ازالۀ ملک از اصل و فرع موقوفه به علت خدای تعالی است؛ بنابراین واجب است مالکیت مانند عتق به وی منتقل شود (ماوردی، ۱۴۱۹، ج ۷، ص ۵۱۵ / بغوی، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۵۱۶).

\*. این سه حالت عبارت است از: ۱. حکم حاکم در موقع نزاع در موقوفه؛ ۲. تعلیق وقف بر موت واقف؛ ۳. وقف مسجد.

\*\* مراد از صاحبان دو نفر از عالمان حنفی است که مصاحب ابوحنیفه بوده‌اند. اولی ابویوسف متولد ۱۱۸ ق و متوفای ۱۸۲ ق و دومی ابوعبداللہ شیبانی است متولد ۱۳۱ ق و متوفای ۱۸۹ ق.

\*\*\* «حبس العین علی حکم ملک الله تعالی فیزول ملک الواقف عنها إلی الله تعالی علی وجه تعود منفعتہ إلی العباد» (سیواسی، [بی تا]، ج ۶، ص ۲۰۳).

ظاهریه و زبیدی نیز مانند شافعیه مالک وقف را خداوند متعال می‌دانند (شوکانی، ۱۴۰۵،

ج ۳، صص ۳۲۲ و ۳۳۵).

بنا به یک روایت، ابن‌حنبل باور دارد که با انعقاد صحیح وقف، عین موقوفه از مالکیت واقف خارج می‌شود و در ملک خداوند متعال قرار می‌گیرد (ابن‌قدمه، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۴۵۵).

ادله این قول عبارت است از:

۱. وقف صدقه است (صغرا) و هر صدقه‌ای متعلق به خداوند متعال است (کبری). پاسخ استدلال، این است که اولاً، صغرا مشکل دارد و پاسخش پیش از این داده شد؛ ثانیاً، تعلق به خدا داشتن صدقه، مقتضی مالکیت خداوند متعال نیست چون قطع داریم که صدقه‌هایی مانند زکات با قبض فقیران به مالکیتشان درمی‌آید (محقق‌کرکی، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۶۴).

۲. درباره وقف بر جهت عام (مانند فقیران) اقرب این است که ملک خداوند متعال باشد؛ زیرا مالکیت واقف زایل شده است، حال، اگر موقوف‌علیهم مالک باشند، از آنجا که نسبت هر فرد از مستحقان به موقوفه مساوی است، اگر هر فرد یا شخصی معین یا فردی غیرمعین مالک شوند اجماع بر محال‌بودنش داریم. ضمن اینکه ترجیح بدون مرجع می‌شود و از سوی دیگر، مجموع فقیران عالم هم محال است که مالک موقوفه باشند زیرا موقوفه به حاضران در محله یا شهر اختصاص دارد. نتیجه می‌گیریم که مالکیت موقوفه در جهت عام باید در اختیار خداوند متعال باشد (نجفی، ۱۴۱۳، ج ۲۸، ص ۹۳). مرحوم کمپانی رحمته‌الله پاسخ زیبایی به این استدلال ارائه می‌کند: «ادعای اینکه موقوفه ملک خداوند متعال در [موقوفات عام] باشد، افزون بر لغو بودنش، اگر ادعا شود که این جعل به انشای واقف بوده است، گزافه‌گویی است و اگر ادعا شود این جعل از جانب شارع بوده است، قول بدون دلیل است» (اصفهان‌کی کمپانی، ۱۴۱۸، ج ۱۰۱).

۳. وقف ازاله مالکیت واقف از اصل و فرع مال به علت منفعت موقوف‌علیهم مانند عتق به صورت قربی است؛ بنابراین مالکیت به خداوند متعال منتقل می‌شود. پاسخ این است که قیاس بین وقف و عتق مع‌الفارق است؛ زیرا در عتق با آزاد شدن عبد، وی به‌طور کلی از مال بودن خارج می‌شود و دیگر هیچ‌کس بر وی سلطه ندارد، بر خلاف موقوفه که از مال بودن خارج نمی‌شود (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۶، ص ۲۹۴).

۴. موقوف‌علیهم ممنوع از بیع موقوفه است؛ بنابراین اگر مالکش می‌بود، باید توانایی فروشش را می‌داشت؛ زیرا مردم بر اموالشان مسلط هستند. پاسخ این است که منع از بیع، نمی‌تواند دلیل مالک‌نبودن باشد؛ زیرا ارباب ام‌ولد هم نمی‌تواند وی را بفروشد با وجود اینکه مالکش هست (همان).

۵. واقف با اقدام به وقف، درصدد تحصیل ثواب دایم است. این مقصود حاصل نمی‌شود؛ مگر با اخراج عین موقوفه از مالکیت خودش و ادخال آن در مالکیت خداوند متعال. چنین امری در شرع واقع شده است، مانند مساجد؛ بنابراین در دیگر موقوفات هم باید چنین باشد (کیسی، ۱۳۶۴، ص ۱۷۱).<sup>\*</sup> پاسخ این است که اولاً، صغراً مشکل دارد؛ زیرا برخی از واقف‌ها دو صدد تحصیل ثواب نیستند، با این وجود، وقفشان صحیح است؛ ثانیاً، کبراً، ادعایی بیش نیست و مصادره به مطلوب است؛ زیرا در مسجد هم شاید بتوان گفت که در مالکیت مسلمانان است.

۱۵

#### ۴. دیدگاه تفصیل

در فقه امامیه نخستین اثری که به روشنی به تفصیل در مالکیت موقوفه قائل شده است، کتاب قواعد الاحکام علامه حلی<sup>رحمته‌الله</sup> است. وی می‌نویسد: «الوقف إذا تمَّ زال ملک الواقف عنه، ثمَّ إنَّ کان مسجداً فهو فکّ ملک کالتحریر، و إنَّ کان علی معین فالأقرب أنَّه یملکه، و إنَّ کان علی جهة عامّة فالأقرب أنَّ الملک لله تعالی» (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۳۹۴). منظور وی این است که اگر به زوال مالکیت واقف به هنگام انعقاد وقف قائل شدیم موقوفه یا مسجد است یا غیر آن. غیر مسجد یا به وقف خاص است یا به وقف عام. اگر مسجد باشد وقفش فک ملک است، مانند آزادسازی عبد؛ بنابراین، مسجد عتیق و آزاد است و به مالکیت هیچ‌کس در نمی‌آید. به‌طور احتمال به همین جهت که مانند عتق است در وقف مسجد قبول یا قبض حاکم شرط نیست؛ اما وقف عام چون قبول یا قبض حاکم شرط است؛ بنابراین به‌نظر وی چون مالکیت موقوف‌علیهم عام به دلایل پیش‌گفته ممتنع

\*. از این عبارت معلوم می‌شود که مسجد از محل اختلاف خارج است.

است و ملک بدون مالک هم که معقول نیست، پس به ملک خداوند متعال درمی آید (فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۳۹۱ / حسینی عاملی، [بی تا]، ج ۱۸، ص ۱۳۵).

فخرالمحققین رحمته در الايضاح، شهید اول رحمته در الدرر، محقق کرکی رحمته در جامع المقاصد، شهید ثانی رحمته در مسالک الافهام از بزرگانی هستند که به این قول تمایل نشان داده‌اند (حسینی عاملی، [بی تا]، ج ۱۸، ص ۱۳۵).

در فقه تسنن، بهوتی حنبلی مصری از قول حارثی نقل به عدم اختلاف می کند که اگر وقف بر مسجد و وقف عام باشد مالکیت به خدای تعالی منتقل می شود و اگر وقف خاص باشد به موقوف علیهم (بهوتی، ۱۴۰۲، ج ۴، ص ۲۵۴).

ادله قول چهارم همان ادله قول دوم و ادله قول سوم است که پیش از این با پاسخش ارائه شد. درباره مسجد البته احکام خاصی هست؛ اما اگر وقف مسجد صورت بگیرد، فرقی با دیگر موقوفات از نظر وقف شدن و مالکیت ندارد؛ زیرا ماهیت وقف به حسب تغییر متعلقش (اعم از مسجد، مشهد، فقیران، عالمان، پل، راه و ...) تفاوتی نمی کند. اگر ماهیت وقف تملیک باشد، در همه جا تملیک است و اگر تحبیس باشد در همه جا تحبیس است و این طور نیست که گاهی تحریر و فک ملک باشد و گاهی تملیک؛ بلکه در اصل به مالکیت کسی نظر و لزومی ندارد که وقف، مالک داشته باشد (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۱۲۴-۱۲۵). اگر اشکال شود که در این صورت، موقوفه مانند سائبه و رها در اوقاف جاهلی می شود، پاسخش این است که امر موقوفات عامه از جمله مساجد در اختیار ولی فقیه است و امر موقوفات خاصه هم در اختیار متولی خاص و اینها باید به وظایفشان در نگه داری و توسعه موقوفات عمل کنند (همان، ص ۱۸۲).

صرف نظر از اشکالهایی که بر دیدگاه مالکیت خداوند متعال بر موقوفه شده است؛ اما در این مجاز و فرض حقوقی، نخستین نشانه های باور فقیهان به وجود شخصیت و اصالت وقف در سایه منسوب کردن آن به خداوند متعال دیده می شود. در این مجاز گویی، عین حبس شده از هر گونه تعلقی می رهد و به منبعی بالاتر از خاکیان وابسته می شود. این در حالی است که همه محققان اسلامی بر این باور هستند که خدا، قادر و مالک همه چیز است و هنگامی که سخن از مالکیت می رود، مقصود این است که در روابط اجتماعی ملک به چه شخصی اختصاص داده شده است؛ بنابراین منسوب کردن مال به مالک نخستین

جهان، رفع اشکال در روابط انسان‌ها نمی‌کند، جز اینکه به ملک اصالتی بیرون از تعلق‌های متعارف می‌بخشد (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ص ۱۵۰).

## ۵. مالک‌نخواستن موقوفه

صاحب عروة‌الوثقی، صاحب **منهاج‌الصالحین**، و امام خمینی علیه‌السلام از فقیهان معاصر شیعه هستند که لزوم وجود مالک خاصی برای موقوفه را انکار می‌کنند. صاحب **عروه** باور دارد که زوال مالکیت واقف مسلم است؛ اما انتقال مالکیت موقوفه به موقوف‌علیهم یا به خداوند متعال دلیلی برایش نیست و ادله‌ای که برای اینها ذکر شده، ضعیف است. وی قبول ندارد که موقوفه ملک باشد؛ بلکه قدر مسلم این است که مال بدون مالک است که اشکالی در آن نیست و مانند مال مورد اعراض پیش از حیات و تملک می‌تواند باشد که مال است هرچند مالکی ندارد (طباطبایی یزدی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۲۳۲).

صاحب **منهاج** نیز باور دارد که عین موقوفه از مالکیت واقف خارج؛ اما در ملک موقوف‌علیهم داخل نمی‌شود؛ بلکه صدقه‌ای می‌شود که منافعش ملک موقوف‌علیهم است (طباطبایی حکیم، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۵۷).

امام خمینی علیه‌السلام در **تحریرالوسیله** می‌نویسد: «لا یبعد أن یکون اعتبار الوقف فی جمیع أقسامه ایقاف العین لدر المنفعة علی الموقوف علیه، فلا تصیر العین ملکاً لهم، و تخرج عن ملک الواقف» (موسوی خمینی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۷۸).

در حقیقت، وی علت اینکه موقوفه به ملکیت کسی در نمی‌آید را در ماهیت وقف می‌داند که نگه‌داری آن برای رسیدن منفعت به موقوف‌علیهم است. وی حقیقت واحدی را برای وقف در جمیع متعلق‌های گوناگونش مانند: مساجد، مشاهد مشرفه، پل‌ها، بیمارستان‌ها و اوقاف خاص و عام قائل است که در برخی از این متعلق‌ها مالکیت معقول نیست؛ بنابراین از این مطلب کشف می‌کنیم که در ماهیت وقف اصولاً تملیک، تملک و تحریر وجود ندارد. بنابراین باور دارد نباید به قول کسانی که می‌گویند وقف گاهی تحریر است و گاهی تملیک، گوش کرد (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۱۲۵).

بنابراین، کلید بحث در تبیین ماهیت وقف است که آیا حقیقت شرعیه یا متشرعه دارد یا نه؟ آیا مفهوم بسیط است یا مرکب از تحبیس و تملیک؟ اگر بسیط است فصل ممیزش تحبیس است یا تملیک؟

در جای خود ثابت شده که معنای وقف از حقیقت لغویش خارج نشده، بسیط است نه مرکب. فصل ممیزش تحبیس است نه تملیک. معنای وقف عبارت است از: «وقف اعطای مجانی آن مالی است که اصلش برای منافع ذی نفعان می تواند مطابق قانون شرع حبس شود».

به این ترتیب، وقف نگه داشتن مال با امضای قانون گذار و شارع است که برای آزادسازی و تملیک منافع (نه تملیک اصل مال) به موقوف علیهم است. مفهوم وقف برای اقسام متعلقش (مانند: مسجد، پل، فقیران و ...) واحد است و در هر متعلق معنای ویژه ای ندارد.

صاحب کفایه جمله تعیین کننده ای درباره عدم انتقال مالکیت موقوفه به غیر واقف دارد. وی باور دارد که بنابر زوال مالکیت واقف احوال چندگانه انتقال موقوفه وجود دارد و اگر این احوال دلیلی نداشته باشند، اصالت عدم انتقال حکومت می کند (خراسانی، [بی تا]، ص ۵۰)؛ یعنی با توجه به اینکه زوال مالکیت واقف قطعی است به اجماع و ادله دیگر و با توجه به ضعف ادله احوال دوم، سوم، و چهارم، می توانیم به این اصل عملی تمسک کنیم؛ بنابراین قول پنجم که موقوفه مالک لازم ندارد، اثبات می شود.

### شخصیتی حقوقی داشتن موقوفه

با اثبات اصالت یافتن موقوفه پس از انعقاد وقف و عدم صلاحیت ادله احوال چهارگانه، چیزی اعتبار می شود که در کلام فقیهان به ذمه تعبیر می شود و در کلام حقوق دانان به شخصیت حقوقی. در حقیقت، شخصیت حقوقی برای خود موقوفه اعتبار می شود و این شخص حقوقی مانند شخص حقیقی صاحب تکالیف و حقوقی می شود. شخصیت حقوقی مانند ذمه در تعبیرهای فقیهان اسلام است، ذمه موقوفه قرض می گیرد (طباطبایی یزدی، [بی تا]، ج ۲، ص ۲۶۸-۲۶۹)، و حق شفعه دارد (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۲، ص ۲۷۴-۲۷۶).

موقوفه مانند شرکت سهامی که اساسنامه ای دارد و بر طبق آن عمل می شود، وقف نامه ای دارد و مطابق آن عمل می شود. حتی اگر واقف از دنیا برود این موقوفه پابرجا است و مطابق با آن وقف نامه به حیات خودش ادامه می دهد.

فقیهان متعددی وجود شخصیت حقوقی را پذیرفته‌اند و معامله‌های شرکت‌ها، تأسیس آنها و دیگر امور مربوط به آن را تصحیح کرده‌اند. تفاوتی میان شرکت‌های خصوصی و دولتی، بانک داخلی و خارجی دولتی و نیمه دولتی و خصوصی قائل نیستند. معامله‌های شرکت‌های بیمه را صحیح می‌دانند با اینکه یک طرف قرارداد بیمه شرکت است که براساس قوانین شرکت عمل می‌کند (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۲۵۳ - ۲۵۴ / موسوی اردبیلی، ۱۴۱۴، ص ۹۴ به نقل از: رضایی دوانی، ۱۳۸۷، ص ۳۳۴).

نکته‌ای که باید اضافه کرد اینکه از نظر قانون تشکیلات و اختیارات سازمان اوقاف و امور خیریه، هر موقوفه شخصیت حقوقی دارد و متولی یا سازمان اوقاف حسب مورد نماینده آن است و این امر اختصاص به موقوفه عام ندارد. طبق این قانون هر وقف شخصیت حقوقی دارد و وجود شخصیت حقوقی مترتب بر وقف است. از این رو طبق قوانین کشور وجود شخصیت حقوقی وقف امر پذیرفته شده‌ای است (ماده ۳ قانون تشکیلات و اختیارات سازمان اوقاف). به این ترتیب، اختلاف‌های راجع به مالکیت مال موقوفه در قانون مدنی ایران حل شده است و در وضع فعلی با صیغه وقف، مالک، مال خود را به ملکیت شخصیت حقوقی به نام «موقوفه» درمی‌آورد و لازم نیست که متفعان آن قابلیت تملک را داشته باشند. به همین لحاظ، در وصیت تملیکی به این صورت که کسی وصیت کند که بعد از فوتش مال معینی وقف باشد، اشکال پدید نمی‌آید و مانند آن است که موصی، مال خود را به ملکیت شخص حقیقی یا حقوقی دیگر درمی‌آورد (امینیان مدرس، ۱۳۸۱، ص ۶۸).

موقوفه که دارای شخصیت حقوقی شد، حساب یا حساب‌های بانکی جداگانه می‌تواند داشته باشد. تبدیل رقبه به ملک دیگر، تزلزلی در آن شخصیت پدید نخواهد کرد. اموال و املاکی را می‌توان به آن شخصیت هبه و تملیک کرد و ... موقوفه می‌تواند وام بدهد و وام بگیرد و در کارهای سودآور سرمایه‌گذاری و با موقوفات دیگر نیز مشارکت کند و ... متولی در حکم وکیل و امین وقف است نه واقف (صادقی گلدر، ۱۳۸۶، ص ۲۷۹).

یگانه نکته‌ای که از اصالت این شخصیت می‌کاهد، وابستگی آن به وجود عینی است که به همین منظور حبس شده و منافع آن به مصرف معین اختصاص یافته است. در شخصیت‌های حقوقی کنونی، دارایی شخص، مفهومی کلی و مستقل از اجزای آن است و

با از بین رفتن هیچ مالی، وجود شخص حقوقی از بین نمی‌رود؛\* اما در وقف، وجود عین موقوفه از ارکان اساسی این سازمان حقوقی است (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ص ۱۳۲).

این مشکل که موقوفه، مال سیالی نیست و ممکن است وقف ناکارآمد شود را می‌توان با رجوع به الگوی علوی وقف کردن برطرف کرد. به این ترتیب که تمام وقف‌نامه‌ها را به صورتی طراحی کرد که مالیت موقوفه تا هنگام بقای آن حفظ شود. صحیحه عبدالرحمن بن الحجاج جواز حق بیع یا تبدیل را در مواقعی که مصلحت وقف اقتضا کند صادر می‌کند؛ به عبارت دیگر، در این حدیث، امام علی علیه السلام الگوی وقف مالیت قابل سرایت در اموال گوناگون را ارائه می‌کند (حائری، ۱۳۷۹، ص ۴۰-۴۱). در روایت پیش گفته آمده است:

وَإِنَّهُ يَقُومُ عَلَى ذَلِكَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ - يَأْكُلُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ وَيُنْفِقُهُ حَيْثُ يُرِيدُ اللَّهُ فِي حِلِّ مُحَلَّلٍ لَنَا حَرَجَ عَلَيْهِ فِيهِ فَإِنْ أَرَادَ أَنْ يَبِيعَ نَصِيبًا مِنَ الْمَالِ فَيَقْضِي بِهِ الدَّيْنَ فَلْيَفْعَلْ إِنْ شَاءَ لَا حَرَجَ عَلَيْهِ فِيهِ وَإِنْ شَاءَ جَعَلَهُ شَرُوعِي الْمَلِكِ وَإِنْ وُلِدَ عَلِيٌّ وَأَمْوَالُهُمْ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ - وَإِنْ كَانَ دَارَ الْحَسَنِ غَيْرَ دَارِ الصَّدَقَةِ فَبَدَا لَهُ أَنْ يَبِيعَهَا فَلْيَبِعْهَا إِنْ شَاءَ لَا حَرَجَ عَلَيْهِ فِيهِ وَإِنْ بَاعَ فَإِنَّهُ يُقَسِّمُهَا ثَلَاثَةً ثَلَاثًا فَيَجْعَلُ ثُلُثًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ ثُلُثًا فِي بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي الْمُطَّلِبِ - وَيَجْعَلُ ثُلُثًا فِي آلِ أَبِي طَالِبٍ - وَأَنَّهُ يَضَعُهُمْ حَيْثُ يُرِيدُ اللَّهُ (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۹، ص ۲۰۱).

در این روایت شریف، امام علی علیه السلام در جایگاه واقف سه مورد به متولی یا موقوف‌علیهم اجازه می‌دهد بخشی از موقوفه را بفروشد و تبدیل به احسن کند:

۱. قضای دین؛

۲. هر گونه مصلحت‌سنجی درست؛

۳. مصلحت در فروش خانه و توزیع سه ثلث درآمد بین خانواده‌های معین.

بنابراین موقوفه شخصیتی حقوقی است که ذمه‌ای دارد و با شرط واقف که به هنگام مصلحت و ضرورت متولی اجازه تبدیل را داشته باشد این ذمه مالک مال سیالی می‌شود که تا هنگام دوامش می‌تواند در خدمت موقوف‌علیهم باشد؛ به عبارت دیگر، وقف نیز مانند بنیادهای خیریه‌ای که امروزه در برخی کشورهای جهان مانند آلمان، سوئیس و برزیل

\*. این اشتباه است که کسی بخواهد شخصیت حقوقی مستقلی از واقف و موقوفه پدید آورد که بعد از مرگ واقف و تلف موقوفه نیز باقی بماند؛ زیرا چنین شخصیت حقوقی را نمی‌توان وقف نامید؛ بلکه نوعی انجمن است (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ص ۱۵۶).



تأسیس شده است، اولاً، فک ملک در هر دو وجود دارد، ثانیاً، نفع ذی نفعان در وقف و در بنیادهای خیریه این کشورها لحاظ شده است؛ اما تفاوتشان این است که در بنیادهای خیریه نه تنها حبس از نقل و انتقال وجود ندارد؛ بلکه حتی در این بنیادها ثابت نگه داشتن ارزش اموال و حتی افزایش آن امری مسلم است؛ بنابراین، چنین بنیادهایی کارآمدی بیش تری نسبت به نهاد وقف موجود در کشورهای مسلمان دارند (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ص ۱۶۸). حال اگر در وقف مطابق الگوی علوی بقای مالیت موقوفه را شرط کنیم، این موقوفه مانند بنیادهای خیریه کشورهای پیش گفته می شود؛ یعنی موقوفه شخصیتی حقوقی است که مانند بنیادهای خیریه مالک دارایی ای است که ارزشش یا ثابت می ماند یا رو به فزونی است و درآمد و منافعی در خدمت موقوف علیهم قرار می گیرد.

## آثار سنتی مالکیت شخصیت حقوقی

۲۱ در ثمره ملک بودن یا نبودن موقوفه، فقیهان گرامی اسلام از آغاز تاکنون مطالبی ارائه کرده اند. این آثار در مواردی مانند: نظارت و مدیریت بر وقف، کارایی و عدالت وقف و امنیت اقتصادی واقف، موقوف علیهم و جامعه اثرش را می گذارد.

### کیفیت اثبات وقف

علامه حلی رحمته الله در مختلف بیان می کند که اگر مالک موقوف علیه باشد وقف با یک شاهد و قسم اثبات می شود؛ زیرا مقصود از این انتقال مال است و در اموال و دیون قاضی به یک شاهد و قسم اکتفا می کند؛ اما اگر مالک، خداوند متعال باشد با یک شاهد و قسم اثبات نمی شود؛ زیرا موقوفه مانند عینی است که در اختیار دیگری می باشد و مالک پیشین ادعای آزادیش را می کند که در اینجا باید دو شاهد برای اثبات مدعایش اقامه کند. البته سرانجام نظر علامه حلی رحمته الله این می شود که چون مقصود منفعت مالی است، اقامه یک شاهد و قسم برای اثبات مدعا کفایت می کند؛ بنابراین از دید علامه حلی رحمته الله فرقی بین مالکیت خداوند متعال و مالکیت موقوف علیه در این مسئله نیست و این مسئله ثمره ای ندارد. صاحب حدائق اشکال می کند که اگر موقوف علیه معین و محصور نباشد این مسئله ثمره دارد؛ زیرا درآمد موقوفه مالک معینی ندارد تا آن مالک شاهد اقامه کند و همراه آن قسم بخورد، به ویژه هنگامی که وقف برای مسجد و مانند آن باشد و متولی هم فقط مسئول حفظ

موقوفه و بهره‌برداری از آن است نه مسئول اثبات؛ زیرا وی موقوف‌علیه نیست که مالک درآمد باشد (محدث‌بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۲، ص ۲۲۸).

بنابراین، یکی از وجوه افتراق بین اقوال در کیفیت اثبات وقف است که اگر موقوفه در مالکیت خداوند متعال باشد یا اگر شخصیت حقوقی باشد مشکلی پدید نمی‌آید و کارآمدی وقف افزایش می‌یابد.

### کیفیت تعیین ناظر

صاحب عروه علیه السلام در مسئله دوم از فصل ششم وقف که مربوط به امور نظارت است، بیان می‌کند که اگر واقف در ضمن صیغه وقف متولی را تعیین نکند چه کسی عهده‌دار نظارت می‌شود؟ وی این مسئله را مبتنی بر اقوال موجود در مالکیت موقوفه می‌کند؛ اما سرانجام نظر حاکم را نافذ می‌داند (طباطبایی یزدی، [بی تا]، ج ۱، ص ۲۲۸). وی برای اثبات نظرشان ادله‌ای ذکر می‌کنند که برخی از آنها قابل قبول نمی‌تواند باشد.

اگر واقف مالک باشد، هرچند دیگر مالک منافع نیست؛ اما چون مالک عین است می‌تواند متولی انتخاب کند، در حالی که صاحب عروه قائل است که این مالکیت مقتضی تولیت بر مملوک نیست و استصحاب جواز تصرف هم نمی‌توان جاری کرد؛ زیرا جواز از آثار ملک مطلق است نه از آثار مطلق ملک؛ اما این ادعای محض است، زیرا با فرض اینکه کسی تولیت ندارد و واقف هم مالک عین هنوز هست، اولاً، می‌تواند ناظر انتخاب کند؛ ثانیاً، با فرض شک در جواز تصرف تولیتی استصحاب چنین تصرفی مانعی ندارد؛ اما چون بر مالک نبودن واقف اجماع است؛ بنابراین مسئله آسان می‌شود (اسماعیل پور، ۱۳۸۷، ص ۳۲۶)؛ البته بنا بر قول پیش‌گفته، مشکلی از جهت کارایی و عدالت پدید نمی‌آید.

اگر موقوف‌علیه مالک باشند حق تعیین ناظر را ندارند؛ زیرا حق بطون بعدی به موقوفه تعلق گرفته است؛ بنابراین اشخاص کنونی نمی‌توانند برای اشخاص بعدی تصمیم‌گیری کنند. با این وجود، اگر این حق را برای اشخاص کنونی قائل شویم، ممکن است کارایی و عدالت خدشه‌دار شود. این مطلب درباره اوقاف خاص است و گرنه در اوقاف عام موقوف‌علیهم کنونی هم کاره‌ای نیستند و فقط مصرف‌کننده هستند (طباطبایی یزدی، [بی تا]، ج ۱، ص ۲۲۸).

اگر قائل شدیم که موقوفه، مالک ندارد و شخصیتی حقوقی است، چون این از امور حسبیه است؛ بنابراین حاکم ناظر را انتخاب می‌کند؛ زیرا وقتی مالی فقط شخصیت حقوقی دارد و در اساسنامه‌اش وضعیت مدیریتش مشخص نباشد حاکم شرع تکلیف را مشخص می‌کند. بنابراین، اگر واقف مالک باشد تولیت به دست وی است؛ اما اگر موقوفه شخصیت حقوقی باشد یا مالک موقوفه‌علیهم یا خداوند متعال باشد حاکم ناظر را انتخاب می‌کند.

### کیفیت ارث‌بری پس از انقراض موقوفه‌علیهم

اگر موقوفه، ملک واقف باشد پس از انقراض موقوفه‌علیهم به ملک واقف یا ورثه‌اش برمی‌گردد. همین‌طور اگر ملک موقوفه‌علیهم باشد به ورثه آنها می‌رسد؛ اما اگر ملک خداوند متعال باشد یا شخصیت حقوقی باشد در راه خیر مصرف می‌شود (اسماعیل‌پور، ۱۳۸۷، ص ۳۲۵).

طبیعی است که اگر شخصیت حقوقی وقف را قبول کنیم به‌ویژه برای موقوفات پر درآمد، عدالت بین‌نسلی و کاهش نابرابری بهتر محقق می‌شود.

### آثار جدید مالکیت شخصیت حقوقی

در ثمره ملک بودن یا نبودن موقوفه در عصر جدید هرچند به‌طور مستقیم بحث نشده است؛ اما به هنگام بحث از بهره‌وری بیش‌تر گاهی به تفکیک مدیریت از مالکیت اشاره می‌شود که تا حدی توجه به شخصیت حقوقی وقف است\* (عبادی، ۱۳۸۶، ص ۹۴۶). هر موقوفه، ثروتی است که شامل دارایی (اصل مال) و درآمد آن است. این ثروت مانند شرکت سهامی اساس‌نامه‌ای دارد که همان وقف‌نامه است و باید مطابق الگوی وقف‌نامه امام علی (ع) با شرط تغییر دارایی باشد، در صورتی که درآمد تقلیل یافته یا

\* در آغاز قرن بیستم عده‌ای از پیش‌تازان فعالیت‌های مدنی و نیکوکاری در امریکا مانند کارنیگی و راکفلر، ساختار جدیدی مشابه مدیریت شرکت‌های تازه تأسیس یافته آن دوران، برای مدیریت مؤسسه‌های خیریه پدید آوردند. این نوع مدیریت به آنان آزادی عمل بهتری نسبت به «نهادهای وقفی» دینی و نیکوکاری که از فرهنگ حقوقی انگلستان برای آنها باقی مانده بود داد، پس مؤسسه‌های جدید به جای «هیئت امناء» دارای «هیئت مدیره» و «مدیر» برای نظارت و اشراف بر کارهای خیریه شدند (بوریس، [بی‌تا]).

بی‌ارزش شود. در حالت پیش‌گفته، دیگر واقف یا موقوف‌علیهم و مالکیت اشخاص حقیقی نقشی ندارد؛ بلکه آنچه مهم است ترتیب اثر به وقف‌نامه با شرایط آن است. این مهم هنگامی تحقق می‌یابد که برای موقوفات خاص یا عام قابل توجه «هیئت مدیره وقفی» که ترکیبی از وکیلان و نمایندگان واقف یا واقفان (مجری وقف‌نامه) و امام جمعه یا جماعت مورد اعتماد واقف یا واقفان (متکفل امور شرعی) و حسابرس و کارشناس اقتصادی مورد وثوق (متکفل امور اقتصادی) هستند، تشکیل شود. ثبت قانونی موقوفات، و نظارت قوه قضائیه به استحکام این الگو کمک شایانی می‌کند. با پذیرش شخصیت حقوقی برای وقف و اصل قرار گرفتن الگوی پیش‌گفته، اندیشه واقف، موقوف‌علیهم، متولی، ناظر و حاکم شرع نسبت به وقف اصلاح می‌شود و زمینه برای اصلاح نهاد وقف آغاز می‌شود.

در حقیقت با اثبات اصالت یافتن موقوفه پس از انعقاد وقف، شخصیت حقوقی برای خود موقوفه اعتبار می‌شود و این شخص حقوقی مانند شخص حقیقی، صاحب تکلیف و حقوقی می‌شود. شخصیت حقوقی موقوفه، قرض می‌گیرد و حق شفعه دارد و می‌تواند حساب یا حساب‌های بانکی جداگانه داشته باشد. تبدیل رقبه به ملک دیگر، تزلزلی در آن شخصیت پدید نخواهد آورد. اموال و املاکی را می‌توان به آن شخصیت هبه و تملیک کرد و موقوفه می‌تواند وام بدهد و وام بگیرد و در کارهای سودآور سرمایه‌گذاری و با موقوفات دیگر نیز مشارکت کند و متولی در حکم وکیل و امین وقف است نه واقف. متولی از سوی هیئت مدیره وقف، به‌عنوان مدیر وقف انتخاب شده و با قدرت تمام و مسئولیت کامل امور موقوفه را بر عهده می‌گیرد.

مدیریت وقف با توجه به الگوی علوی وقف می‌کوشد مالیت موقوفه تا هنگام بقای آن حفظ شود؛ بنابراین هنگامی که نشانه‌های کاهش ارزش موقوفه احساس شود، باید به هیئت مدیره اعلام و درباره نقل و انتقال و تبدیل به احسن تصمیم‌گیری شود. روشن است که ساختار جدید مدیریت وقف مسئول افراط و تفریط در تصمیم‌های خود خواهد بود. این نکته مهمی در فرایند کارآمد کردن وقف خواهد بود؛ البته این الگوی عمومی است؛ اما برای انواع موقوفات عام و خاص می‌توان طرح‌هایی به تفکیک ارائه

کرد که در مقاله کنونی مجال این کار به صورت تفصیلی فراهم نیست و فقط به طور مختصر به آن اشاره می شود.

## مدیریت اوقاف خاص

برخی از انتقادهایی که درباره اوقاف خاص می شود، عبارت است از:

۱. تسلط برخی متولیان وقف بر آن، که خدمتی نمی کنند و عواید آن را در مصارف شرعی مصرف نمی کنند؛

۲. شکستن عزت نفس موقوف علیهم هنگام دریافت عواید وقفی از متولی که حق آنها است؛

۳. برخی متولیان باعث بالا رفتن قرض ها و دیون موقوفه می شوند، به گونه ای که دیگر نمی توان عواید آن را به مستحقان رساند.

وجود الگوی پیش گفته برای وقف باعث عدم خودمحموری، و شفافیت متولی و مجری

در مسائل مالی و حمایت از وقف در برابر مصادره دولت ها خواهد شد.

۲۵

## مدیریت اوقاف عام

تمدن اسلامی مدیون موقوفات عامه در طول تاریخ اسلام است. نهاد وقف می تواند با سرمایه گذاری در امور عام المنفعه مرتبط با هدف های امنیت، معنویت، رشد اقتصادی و عدالت که اهمیت ویژه ای در اقتصاد اسلامی دارند به انباشت سرمایه فیزیکی و انسانی و در نتیجه به رفاه عمومی کشورهای اسلامی کمک کند. ساختن اماکن عمومی مانند: مسجد، مدرسه، بیمارستان، پل، انواع جاده ها و ... و پدید ساختن پارک ها، بستان ها، مراکز تفریحی، مراکز تجاری و تأسیس صنایع کوچک و متوسط زودبازده و وقف درآمد آنها برای نیازمندان و سرمایه گذاری در امور فرهنگی مانند: تبلیغ اسلام و ارتقای سطح آموزش عمومی، از مصداق های مهم سرمایه گذاری در امور عام المنفعه است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با رهنمودهای گفتاری و رفتاری خود، مسلمانان صدر اسلام را به صرف درآمد در این امور، دعوت می فرمود و چنانکه گفته اند، در اثر این رهنمودها، تمام اصحاب ثروتمند آن حضرت چیزی را به ویژه بر فقیران وقف کرده بودند (بهوتی، ۱۹۹۷، ص ۲۹۳). توسعه شبکه های

آبیاری با حفر چاه‌ها و قنوات و وقف آنها در بین مسلمانان، از اقدام‌های امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام است (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ص ۱۲۳).

موقوفات عامه اگرچه به‌وسیله بخش خصوصی پدید می‌آیند و به‌وسیله آنها متولی و ناظر تعیین می‌شود؛ اما سرانجام مطابق وقف‌نامه باید عمل شود و از سوی دیگر، ولی فقیه که از یک‌سو منتخب مردم و خیرخواه آنها است و از سوی دیگر، رهبری دولت دینی را بر عهده دارد و مسئول نظم‌بخشی امور عمومی کشور اسلامی است (صدر، ۱۳۹۹، ص ۳۰-۳۵). وی حافظ و ارتقادهنده وضعیت نهاد وقف است و امر موقوفات عامه مانند: مساجد، مشاهد مشرفه، و پل‌ها و اتوبان‌ها سرانجام در اختیار مقام وی است (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۱۸۲). بنابراین الگوی امام علی علیه السلام درباره وقف‌نامه‌های مشروط به حفظ ارزش درآمدهای موقوفات عامه در طول زمان و فرض شخصیت حقوقی برای موقوفات عامه می‌تواند با قوت و شدت بیش‌تر جاری شود.

نگاهی به گذشته موقوفات عامه و شیوه بهره‌برداری از آنها نشان می‌دهد تاکنون فتوهای فقیهان بیش‌تر در جهت حفظ و نگهداری موقوفه بوده و نگاهی محافظه‌کارانه داشته است. در حقیقت مهم‌ترین دغدغه فقیهان بزرگوار اسلام در طول تاریخ حفظ و نگهداری موقوفات جهت مصرف موقوف‌علیهم بوده است و بحثی از افزایش سرمایه موقوفه جهت تداوم حیات موقوفه به میان نیاورده‌اند. احکام بیع، اجاره و قرض‌گرفتن وقف و حتی احکام اضافه‌کردن وقف جدید به وقف قدیم (مانند الحاق بخشی از زمین‌های اطراف مسجد به مسجد) به‌طور عمده نگاهی مصرف‌گرایانه و در جهت حفظ وضعیت موجود دارد و در جهت افزایش سرمایه موقوفه احکامی ارائه نشده است؛ به‌طور مثال، با احکام موجود بیع و فروش وقف، ابدال و استبدال\* موقوفه با مشکل‌های عدیده‌ای روبه‌رو است که در اینجا به بخشی از آنها اشاره می‌شود:

۱. عقد استبدال نافذ نمی‌شود؛ مگر با خرید هم‌زمان ملکی دیگر؛

\*. ابدال، فروش وقف است در ازای بدل و عوضی که نقد یا عین است؛ اما استبدال همان خریدن عین دیگری است که وقف بدل یا عوضی شود که مضمن عین موقوفه بود (صبری، ۲۰۰۱، ص ۲۰۲).

۲. این روش استثنایی و فقط در حالت ضرورت به کار می‌رود؛  
 ۳. تجربه نشان داده که در اکثر موارد باعث ضرر و زیان موقوفات شده است (عبادی، ۱۳۸۷، ص ۱۵).

از سوی دیگر، یکی از اموری که متولیان در طول تاریخ انجام می‌دادند اجاره موقوفات بوده است. به طور معمول این امر از راه اجاره بلندمدتی بوده که یک قسطش به صورت معجل و اقساط دیگرش به صورت سالیانه و مؤجل به وسیله متولی وقف گرفته می‌شد. این نوع اجاره در فقه اهل سنت با عنوان‌های «تحکیر» یا «حکر» و در قانون مدنی ایران با عنوان «حق پذیره» شناخته شده است؛ اما این عقد هم مشکلهایی برای موقوفه پدید می‌آورد:

۱. اوقاف حق بهره‌برداری از زمین وقفی را در درازمدت به نفع مستأجر از دست می‌دهد؛
۲. تعیین محل هزینه بدل حکر در مورد مشخص؛
۳. عدم تعیین مدت اجاره در حکم، باعث از بین رفتن حقوق موقوفات می‌شود؛
۴. حق حکر با فوت مستأجر به ورثه منتقل می‌شود، نیز حق حکر قابل واگذاری به غیر است و این نقطه ضعف مهمی به زیان موقوفات است؛
۵. به طور معمول اجاره سالیانه بسیار ناچیز و از نظر اقتصادی ارزشی ندارد (عبادی، ۱۳۸۷، ص ۱۶).

در حقیقت مشکل اساسی این است که در فقه سنتی وظیفه متولی همان وظیفه‌های متعارف که عبارت است از: «تعمیر وقف، اجاره آن، تحصیل اجرت آن، تقسیم آن میان موقوف‌علیهم و پرداخت مالیات وقف و امثال اینها. همه اینها با رعایت احتیاط و مراعات صلاح و صرفه وقف است» (موسوی خمینی، [بی تا]، ج ۲، ص ۸۳).

حال اگر از الگوی امام علی علیه السلام و شخصیت حقوقی موقوفه در جایگاه مالک استفاده شود، می‌توان وظایف مدیر وقف (متولی) را از وظیفه‌های متعارف به وظیفه‌های مدرنی که امروزه مدیر مالی شرکت‌های تجاری برعهده دارد، ارتقا داد و تمام مشکل‌های اموال وقفی را حل کرد.

### جمع بندی و نتیجه گیری

وقف، اعطای مجانی آن مالی است که اصلش برای منافع ذی‌نفعان می‌تواند مطابق قانون شرع حبس شود. به این ترتیب، وقف نگه داشتن مال با امضای قانون‌گذار و شارع است که برای آزادسازی و تملیک منافع (نه تملیک اصل مال) به موقوف‌علیهم می‌باشد. مفهوم وقف

برای اقسام متعلقش (مانند: مسجد، پل، فقیران و ...) واحد است و در هر متعلق معنای ویژه‌ای ندارد. با توجه به اینکه زوال مالکیت واقف قطعی است به اجماع و ادله دیگر و با توجه به ضعف ادله اقوال دوم (مالکیت موقوف‌علیهم)، سوم (مالکیت خداوند متعال) و چهارم (تفصیل در موقوفات خاصه و عامه) و با توجه به اینکه قوام وقف به حبس است نه به مالکیت و اصل عملی عدم انتقال به هیچ‌کس (با فرض قطعیت انتقال از واقف)، به نظر می‌رسد قول پنجم که موقوفه مالک لازم ندارد اثبات می‌شود.

موقوفه شخصیتی حقوقی است که ذمه‌ای دارد و با شرط واقف که به هنگام مصلحت و ضرورت متولی اجازه تبدیل را داشته باشد. این ذمه مالک مال سیالی می‌شود که تا هنگام دوام این مال سیال می‌تواند در خدمت موقوف‌علیهم باشد. آثار سنتی و جدید این شخصیت حقوقی در مقاله بررسی شد، و الگوی وقف‌نامه / امام علی علیه السلام برای اصلاح نهاد وقف در عصر جدید پیشنهاد شد؛ البته برای موقوفات خاص یا عام قابل توجه هیئت مدیره وقفی که ترکیبی از وکیلان و نمایندگان واقف یا واقفان (مجری وقف‌نامه) و امام جمعه یا جماعت مورد اعتماد واقف یا واقفان (متکفل امور شرعی) و حسابرس و کارشناس اقتصادی مورد وثوق (متکفل امور اقتصادی) هستند، تشکیل می‌شود. ثبت قانونی موقوفات، و نظارت قوه قضائیه به استحکام الگو پیش گفته کمک شایانی می‌کند. با پذیرش شخصیت حقوقی برای وقف و اصل قرار گرفتن الگوی پیش گفته، اندیشه واقف، موقوف‌علیهم، متولی، ناظر و حاکم شرع نسبت به وقف اصلاح می‌شود و زمینه برای اصلاح نهاد وقف آغاز می‌شود؛ البته در موقوفات عام از آنجا که ولی فقیه سرانجام تصمیم‌گیر نهایی امور مربوط به حریم عمومی است، نقش این نهاد برای افزایش بهره‌وری، معنویت، و رشد عادلانه ضروری است.



## منابع و مأخذ

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

۱. ابن ادریس حلی، محمد بن منصور بن احمد؛ السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی؛ ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۲. ابن شهر آشوب، محمد؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام؛ قم: مؤسسه علامه، ۱۳۷۹.
۳. ابن ضویان، ابراهیم بن محمد بن سالم؛ منار السبیل فی شرح الدلیل؛ تحقیق عصام قلعه‌جی؛ ج ۲، ریاض: انتشارات معارف، ۱۴۰۵ق.
۴. ابن قدامه، عبدالله؛ المغنی فی فقه الإمام احمد بن حنبل الشیبانی؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۵ق.
۵. —؛ الکافی فی فقه الإمام المبجل احمد بن حنبل؛ بیروت: المکتب الاسلامی، [بی تا].
۶. ابوالصلاح حلبی، تقی‌الدین بن نجم‌الدین؛ الکافی فی الفقه؛ تحقیق و تصحیح رضا استادی؛ اصفهان: [بی نا]، ۱۴۰۳ق.
۷. اسماعیل پور قمشه‌ای قمی، محمد علی؛ الباقیات الصالحات کتاب الوقوف و الصدقات؛ قم: سلیمان زاده، ۱۳۸۷.
۸. اصفهانی کمپانی، شیخ محمد حسین؛ حاشیه کتاب المکاسب؛ تحقیق عباس محمد آل سباع قطیفی؛ قم: محقق، ۱۴۱۸ق.
۹. آل کاشف‌الغطاء، شیخ محمد حسین؛ تحریر المجله؛ نجف: المکتبه المرتضویه، ۱۳۵۹ق.
۱۰. امامی، حسن؛ حقوق مدنی، ج ۱۹، تهران: اسلامی، ۱۳۷۷.
۱۱. امینیان مدرس، محمد؛ وقف از دیدگاه حقوق و قوانین؛ مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۱.
۱۲. بغوی، حسین بن مسعود بن محمد؛ التهذیب فی فقه الامام الشافعی؛ تحقیق شیخ عادل احمد عبدال موجود و شیخ علی محمد معوض؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.
۱۳. بهوتی، منصور بن یونس بن ادریس؛ کشف القناع؛ تحقیق أبو عبدالله محمد حسن محمد حسن اسماعیل شافعی؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۷م.

۱۴. بوریس، الیزابت؛ «نهادهای وقفی و خیریه در امریکا»؛ ترجمه صادق عبادی؛ میراث جاویدان، ش ۵۸، [بی تا].
۱۵. جعفری لنگرودی، محمدجعفر؛ حقوق اموال؛ تهران: [بی تا]، ۱۳۷۳.
۱۶. حائری، سیدکاظم؛ «مالکیت الأعیان و الجهات»؛ فصلنامه الفكر الاسلامی، ش ۲۳، ۱۳۷۹.
۱۷. حرّ عاملی، محمدبن حسن؛ تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة؛ قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۱۸. حسینى عاملی، سیدمحمدجوادبن محمد؛ مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة؛ تحقیق علی اصغر مروارید؛ بیروت: دارالتراث العربی، [بی تا].
۱۹. خراسانی، محمدکاظم؛ کتاب فی الوقف (به ضمیمه قطرات من یراع بحر العلوم أو شذرات من عقدها المنظوم)؛ [بی جا]: [بی تا]، [بی تا].
۲۰. رضایی دوانی، مجید؛ «وقف شخص حقوقی»؛ مجموعه مقالات وقف و تمدن اسلامی، تهران: انتشارات اسوه، ۱۳۸۷.
۲۱. سبزواری، سیدعبدالأعلی؛ مهذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام؛ چ ۴، قم: دفتر آیت الله سبزواری علیه السلام، ۱۴۱۳ق.
۲۲. سیواسی، کمال الدین محمد؛ شرح فتح القدير؛ چ ۲، بیروت: دارالفکر، [بی تا].
۲۳. شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد عاملی؛ مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام؛ قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة، ۱۴۱۳ق.
۲۴. شوکانی، محمدبن علی بن محمد؛ السیل الجرار المتدفق علی حدائق الأزهار؛ تحقیق محمود ابراهیم زاید؛ بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۵ق.
۲۵. صادقی گلدر، احمد؛ احکام وقف؛ بازنگری و تصحیح محمدعلی خسروی؛ قم: کومه، ۱۳۸۶.
۲۶. صبری، سعید؛ عکرمة، الوقف الاسلامی بین النظریة و التطبيق؛ اردن: دارالفائس للنشر و التوزیع، ۲۰۰۱م.
۲۷. صدر، سیدمحمدباقر؛ صورة عن اقتصاد المجتمع الاسلامی؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۳۹۹ق.
۲۸. طباطبایی حکیم، سیدمحسن؛ منهاج الصالحین؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۰ق.

۲۹. طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم بن عبدالعظیم؛ ملحقات العروة الوثقی (تکملة العروة الوثقی)؛ قم: انتشارات داوری، [بی تا].
۳۰. عبادی، صادق؛ ساختار وقف در جهان اسلام؛ زیر نظر محمدعلی خسروی؛ تهران: انتشارات اسوه، ۱۳۸۶.
۳۱. \_\_\_\_\_؛ «شیوه‌های جدید بهره‌وری و سرمایه‌گذاری اموال وقف، وقف و تمدن اسلامی»؛ مجموعه مقالات ارائه شده در همایش بین‌المللی وقف و تمدن اسلامی، تهران: انتشارات اسوه، ۱۳۸۷.
۳۲. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی؛ مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة؛ ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۳۳. علیش مالکی، ابو عبدالله؛ شرح منح الجلیل علی مختصر العلامة خلیل؛ [بی جا]: چاپ سنگی، [بی تا].
۳۴. فخرالمحققین، محمد بن حسن بن یوسف اسدی؛ ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد؛ تحقیق و تصحیح سیدحسین موسوی کرمانی، شیخ علی پناه اشتهاردی و شیخ عبدالرحیم بروجردی؛ قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۷.
۳۵. قزوینی، ملاعلی قارپوزآبادی؛ صیغ العقود و الإیقات (المحشی)؛ شرح میرزاحمدعلی تبریزی قراچه‌داغی و دیگران، تحقیق و تصحیح جواد بیات و دیگران؛ قم: انتشارات شکوری، ۱۴۱۴ق.
۳۶. کاتوزیان، ناصر؛ حقوق مدنی: عقود معین؛ ج ۳، چ ۳، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۷.
۳۷. کاسانی، علاءالدین ابوبکر بن مسعود بن احمد؛ بدائع الصنایع فی ترتیب الشرائع؛ تحقیق شیخ علی محمد معوض و شیخ عادل احمد عبدالموجود؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.
۳۸. کیسی، محمدعبید؛ احکام وقف در شریعت اسلام؛ ترجمه احمد صادقی گلدر؛ ساری: انتشارات اداره کل حج و اوقاف و امور خیریه استان مازندران، ۱۳۶۴.

۳۹. ماوردی، علی بن محمد بن حبیب؛ الحاوی الکبیر فی فقه مذهب الإمام الشافعی و هو شرح مختصر المزنی؛ تحقیق شیخ علی محمد معوض و شیخ عادل احمد عبدالموجود؛ بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ق.
۴۰. محدث بحرانی، یوسف بن احمد؛ الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة؛ تحقیق و تصحیح شیخ محمد تقی ایروانی و سید عبدالرزاق مقرر؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ق.
۴۱. محقق کرکی، علی بن حسین؛ جامع المقاصد فی شرح القواعد؛ ج ۲، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام، ۱۴۱۴ق.
۴۲. محمود ادريس، عبدالفتاح؛ الوقف بين حكم ملك الله و الملكية العامة؛ ج ۱، مدینه منوره: المؤتمر الثالث للاوقاف بالملكة العربية السعودية، الجامعة الاسلامية، ۱۴۳۰ق.
۴۳. موسوی خمینی، سیدروح الله؛ کتاب البیع؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۹.
۴۴. —؛ تحریر الوسیله؛ قم: مؤسسه دارالعلم، [بی تا].
۴۵. نجفی، محمدحسن؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ تحقیق و تصحیح شیخ عباس قوچانی؛ ج ۷، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۳ق.

Archived at SID